معنای احاطه در «وهم» و معنای عقول در «السن»

ظاهراً از جلسه قبل چیزی نماند. این جمله حدیث را تمام کنیم. در شرح صفحه هفتاد و پنجم، حدیث بیست و نهم بودیم.

> **«عن عبد اللّه بن جبير العبدي، عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام، أنه كان يقول: الحمد للّه الذي لا يحس، ولا يجس، ولا يمس، ولا يدرك بالحواس الخمس، ولا يقع عليه الوهم، ولا تصفه الألسن، وكل شيء تحسه الحواس أو لمسته الأيدي فهو مخلوق، الحمد للّه الذي كان إذ لم يكن شيء غيره، وكون الأشياء فكانت كما كونها، وعلم ما كان وما هو كائن»[1].**

«عن عبد اللّه بن جبير العبدي»؛ در برخی از نسخه‌های بحار، «جوین» آمده است. ظاهراً تصحیف شده باشد. چون در بیشتر نسخه‌ها، همین «جبیر» هست. راجع به ایشان هم بحث شد.

دو-سه جمله از حدیث مانده است. همه جملات حدیث عالی است، اما اینها مطالب مهمی است. حضرت علیه السلام فرمودند: «ولا يقع عليه الوهم، ولا تصفه الألسن»؛ برخداوند متعال وهم واقع نمی‌شود. قبلش فرمودند: اگر حواس ما بخواهد خداوند را درک کند، چشیده بشود، بوییده بشود، دیده بشود، شنیده بشود، برای خداوند اینطور نیست. حال می‌فرمایند حتی وهم ما هم نمی‌تواند بر او واقع بشود و او را درک کند. همچنین، زبانها نمی‌توانند او را وصف کنند. خب، تفاوت این دو در چیست؟ وهم بر او واقع نمی‌شود و زبانها او را وصف نمی‌کنند؟ وهم، یعنی ذهن او را درک نمی‌کند و زبان هم نمی‌گوید؟!؛ [خب] این معنا، خیلی دور از ذهن است؛ یعنی [این که] بگوییم ذهن و وهم ما او را درک نمی‌کند، زبان ما هم نمی‌تواند او را وصف کند. «ولا تصفه الالسن»؛ الالسن به‌معنای زبانها است. یعنی زبان زید، زبان عمرو، زبان بکر نمی‌تواند وصف خداوند بکند؟! حال اگر کسی آمد مقاله‌ای نوشت و یک کتابی نوشت و خداوند را وصف کرد، این حدیث شاملش هست یا نیست؟

شاگرد: هست.

استاد: اینجا که می‌گوید زبان، نوشتن که زبان نیست. این را عرض می‌کنم تا روشن بشود. «ولا تصفه الالسن»؛ زبانها نمی‌توانند خداوند را وصف کنند، خب، بنویسند! اگر زبان نمی‌تواند او را وصف کند، خب، بنویسند؛ زبان زید و عمرو تکان نخورد، پس در مورد او، مقاله‌ای بنویسند. روایت می‌گوید می‌توانند بنویسند یا نمی‌توانند؟ هر کسی این را ببیند، می‌گوید این «لا تصفه الالسن» نه یعنی زبانهایی که در دهان تکان می‌خورد نمی‌توانند او را وصف کنند. مقصود این نیست. «لا تصفه الالسن»؛ در اینجا زبان می‌تواند، زبان عربی باشد، زبان فارسی باشد، زبان علمی باشد، عصر ما عصر زبانها است. زبان منطق گزاره‌ها، زبان منطق کذا و ... .

شاگرد: زبان ماشین.

شاگرد۲: زبان، تعبیر به لغت نمی‌شود؟

استاد: در عربی چرا؛ «بلِسانٍ عَرَبيٍّ مُبينٍ»[2]؛ در قرآن «بلغة» ندارید. لسان در محدوده عضو، همین عضو در دهان است. اما کاربردهای زیادی دارد؛ در زبانی که آن قوه درک ما به وسیله این گوشت به ظهور می‌رسد. کاربرد زیادی دارد. «وَمِن آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ»[3]؛ یعنی زبان‌هایی که در دهانتان هست با هم فرق دارد؟!؛ [خیر] بلکه زبان، در اینجا، یعنی فارسی، عربی و ... . السنة، در اینجا معلوم است که به‌معنای زبان‌های مختلف است.

خب، اینجا که حضرت علیه السلام فرمودند: «و لا تصفه الالسن»، بالاتر رفت یا پایین‌تر آمد؟ وقوع وهم، بالاتر از این است که زبان حرف بزند؟ یا برعکس است؟ یعنی وقوع وهم پایین‌تر است و وصف اجسام بالاتر است. به نظر شما کدام است؟

شاگرد: السن بالاتر است.

استاد: بله؛ به ذهن بنده هم همینطور می‌رسد. ببینید! «لا تصفه الالسن»، عبارت دیگری از «لا تصفه العقول» است. زبان، مرتبه بسیار بالاتری از وهم است. انسان، وهم دارد، اما زبانی که خدای متعال به او داده است، بالاتر است؛ «الرَّحْمَٰنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»[4]؛ «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»[5]؛ «علّم بالقلم» و نوشتن هم شانی از زبان است. وجود کتبی همان زبان است. بخشی از کتابت در طول زبان است و بخشی دیگر از آن در عرض زبان است. بنده جلوتر‌ها هم [این‌ها را] عرض کرده‌ام.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۵.

[2]. الشعراء، آیه ۱۹۵.

[3]. الروم، آیه ۲۲.

[4]. الرحمن، آیات ۱-۴.

[5]. علق، آیات ۱-۴.

بازبینی #2
ایجاد شده 27 ژانویه 2025 13:45:39 توسط ... .
به روزرسانی شده 9 فوریه 2025 16:39:46 توسط ... .